



ویرانه‌نامه
رحلت نبی اکرم
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ



آخرین روزهای آخرین پیامبر ﷺ

این روایت را بیش از صد تن از صحابه پیغمبر ﷺ و صدها [تن] دیگر از تابعین و محدثان و علمای بزرگ مذاهب مختلف اسلامی، در روایات و در کتاب های خود آورده اند. اسناد آن به تفصیل در مجلد اول «الغدیر» و جزء نخست از منهج دوم «عقبات الأنوار»، نوشته میرحامد حسین و دیگر کتاب ها موجود است. نیز در سلسله این کتاب ها در جای خود، از آن سخن خواهد رفت.

خبر واقعه ای دردناک

پیغمبر از سفر باز می گردد. دیری نمی گذرد که خبری ناگوار به دخترش می دهد:

- دخترم! جبرائیل هر سال یک بار قرآن را بر من می خواند و امسال آن را دوبار بر من خواند.

- پدر! معنی این چیست؟

- پندارم امسال آخرین سال زندگانی من است.

زهرا علیها السلام تکانی سخت می خورد، افسرده می شود، اشک در چشمانش حلقه می بندد و پدرش گفتار خود را با این جمله تمام می کند: و تو دخترم! نخستین کس از خاندان من هستی که به پدرت خواهی پیوست و لبخندی بر لبان زهرا علیها السلام نقش می بندد. حاضران سبب آن اشک و لبخند را می پرسند، ولی زهرا علیها السلام چندی پس از آن روز پاسخ آن را می دهد. زندگانی پس از رحلت پدر چه اندازه بر او دشوار بود که از شنیدن خبر مرگ خود آن چنان شادمان شد که لبخند زد؟ آری! زهرا علیها السلام طاقت جدایی پدر را ندارد. گویا در همین روزهاست که پیامی خدایی به او رسیده است: «تو می میری، دیگر مردمان هم می میرند.»

آخرین روزهای خیرالانام ﷺ

«مردم! محمد نیز مانند دیگر پیامبران است که پیش از او آمدند و رفتند.» (آل عمران - ۱۴۴) [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] به گورستان بقیع می رود، برای مردگان از خدا آمرزش می خواهد. همه این ها نشانه هایی است که از حادثه ای ناگوار خبر می دهد. سرانجام آن روز شوم فرا می رسد و فاجعه دردناک واقع می شود. پیغمبر به خانه می رود. او مردی نیست که تسلیم بیماری شود. دریای پرتلاطمی که بیست و سه سال آرام نداشته است، چگونه از جنبش بایستد؟ هنوز درس هایی مانده است که مردم آن را نیاموخته اند. در حالی که دستی به گردن فضل بن عباس و دستی به گردن علی بن ابی طالب علیه السلام دارد، پای کشان خود را به مسجد می رساند. برای شهیدان احد از خدا آمرزش می خواهد. سپس چنین می گوید: خدا یکی از بندگان خویش را میان دنیا و آخرت مخیر کرد و او آخرت را برگزید. لشکر اسامه باید هر چه زودتر به مأموریتی که دارد برود. مردم! اکنون وقتی است که [باید] هر کس حقی بر من دارد، بگیرد. اگر تازیانه ای بر پشت یکی از شما زده ام، برخیزد و پشت مرا تازیانه بزند.

روزهای پایانی ماه صفر سال یازدهم هجری، در حالی فرا رسید که مسلمانان در اضطراب عجیبی به سر می بردند. حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوب نبود. بیماری و تب، وجود مقدس وی را فرا گرفته و حضرتش را ناچار به آرمیدن در بستر کرده بود. برای آنان که هر روز به امید دیدار «رحمة للعالمین» از خواب بیدار می شدند؛ برای آنان که در سایه سار وجود نازنین فرستاده پروردگار جهانیان، بی خوف و تشویش از نهیب ستمکاران و ثروتمندان خودپسند، می آرمیدند، برای کودکان یتیمی که پژواک دلنشین صدای بهترین پدر را از حنجره متبرک حبیب خدا می شنیدند، برای دانشمندی که عطش دانستن را با پرسیدن از آخرین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرو می نشانند، روزهای پایانی ماه صفر سال یازدهم هجری، سخت و طاقت فرسا بود. اما در آن میان و بیش از همه، قلب یگانه دختر بهترین خلق بود که در اضطراب فراق پدر، تندتر از همیشه می تپید؛ آیا به راستی، قرار بود مسلمانان یتیم شوند؟ این کابوس، لحظه ای از ذهن آنان که دل در گرو مهر خاتم المرسلین، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، بیرون نمی رفت. آن چه در پی می آید، روایت آن لحظه های پراضطراب و اندوه جانکاهی است که بر روح و جسم مؤمنان پنجه افکنده بود؛ به روایت زنده یاد علامه سیدجعفر شهیدی در کتاب «زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام».

آخرین حج

سال دهم هجرت فرا می رسد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با انبوهی از مسلمانان که شمار آنان را بین نود تا یکصد و بیست هزار نوشته اند، روانه مکه شد. در این زیارت، آداب حج را به مردم آموخت. آن چه را بت پرستان از طواف و قربانی و دیگر کارها انجام می دادند، نسخ فرمود. امتیازهایی را که قریش در این عبادت، خاص خودساخته بود، برداشت. به مسلمانان تعلیم داد [که] در خانه خدا، تنها باید خدا را عبادت کنند و همه مردم [در] برابر خدا یکسان اند و کسی بر دیگری برتری ندارد. ضمن خطبه معروف خود، به مردم چنین گفت: مردم! جز خدا را مپرستید! همگی فرزندان آدم اید و آدم از خاک است. پس هیچ یک بر دیگری مزیتی ندارد، قریش و جز قریش، مردم! خون و مال شما برای همیشه بر یکدیگر حرام است تا روزی که خدای خود را ملاقات کنید.

دو یادگار گران بها

[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] هنگام بازگشت، در منزل جُحَفَه، آن جا که کاروان ها از هم جدا می شود، آخرین مأموریت خود را انجام داد: مردم! من دو چیز را میان شما می گذارم. اگر این دو را از دست ندهید، هیچ گاه گمراه نخواهید شد. این دو چیز کتاب خدا و اهل بیت من است. مردم! من بر هر کس ولایت دارم، علی مولای اوست.



ویژه نامه رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله



خدا ﷺ از مسجد به خانه باز می گردد، در بستر می افتد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ محمد ﷺ و بستر خواب؟ فاطمه زهرا علیها السلام پدرش را شب‌ها در حضور پروردگار برپا دیده است. این شب بیداری و راز و نیاز را خدا از او خواسته بود. «فَمِ اللَّيْلِ الْقَلِيلَ» (مزمّل-۲) باید کمتر بخوابد و بیشتر بایستد. شب برای مردم معمولی، مایه آسایش است، نه برای او. مردان سرنوشت ساز باید همیشه برپا بایستند. خانه آسایش آن‌ها این جهان نیست: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» (قصص-۸۳) مردی چون محمد ﷺ، شب و روز باید همچون موج در حرکت باشد. این ریاضت را تا آن جا ادامه داد که دیگر بار کلام خدا به دلداری اش شتافت: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.» (طه-۲)

چرا این مرد که سرمشق کوشش و نمونه تحرک و جنبش است، باید چنین در بستر بیفتد؟ همه نگران اند. همه می خواهند پیغمبر محبوب آنان، مانند همیشه به مسجد آید. با آنان نماز گزارد و آن‌ها را تعلیم دهد و پند بیاموزد. مدینه و مردم آن، ده سال است با این پیغمبر خو گرفته اند. او بود که ریشه خون ریزی، دشمنی و کینه توزی را از این شهر برکند. او بود که آنان را با یکدیگر برادر کرد. او بود که آنان را در دیده عرب و مهم تراز همه، در چشم قریش و ساکنان مکه، ارجمند کرد. او باید برخیزد و همچنان دست مهربان خود را بر سر پیر و جوان و کودک این شهر بکشد. اما دیگر این اتفاق نیفتاد... پیغمبر خدا ﷺ به دیدار خدا رفت.

نویسنده: دکتر سید جعفر شهیدی

من با دشمنی و کینه توزی خو نگرفته ام. بدانید، دوست ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد آن را بگیرد یا مرا حلال کند، تا چون خدا را دیدار کنم، خاطر م آسوده باشد. [سپس ادامه داد:] می بینم یک بار درخواست کردن کافی نیست. باید چند باره درخواست کنم. از منبر فرود می آید، نماز ظهر را با مردم می گزارد، دوباره به منبر می رود. همان تقاضا را تکرار می کند. مردی بر می خیزد: ای پیغمبر خدا! من سه درهم از تو طلبکارم. [پیامبر خدا ﷺ فرمود:] فضل! سه درهم به این مرد بده؛ مردم اگر حق کسی پیش کسی است آن را بدهد. نگوید این برای من رسوایی است. رسوای این جهان، آسان تراز رسوایی آن جهان است. مردی برخاست و گفت:

- ای پیغمبر خدا! من سه درهم در مال خدا خیانت کرده ام.

- چرا چنین کردی؟

- به آن نیازمند بودم.

- فضل! برخیز و سه درهم از او بگیر. مردم! هرکس گمان دارد حقی بر گردن اوست، برخیزد و بگوید.

- ای پیغمبر خدا! من دروغگو، بدزبان و بسیار خواب هستم.

- پروردگارا! راستگویی و ایمان نصیب او کن و خواب او را به اختیار او بگذار!

مردی دیگر بر می خیزد:

- ای پیغمبر خدا! من مردی دروغگو و منافق هستم. کار زشتی نمانده [است] که نکرده باشم.

یکی از اصحاب به او می گوید: خود را رسوا کردی! و پیغمبر ﷺ به آن صحابی می گوید: رسوایی دنیا آسان تراز رسوایی آخرت است. [رسول



عَمْرُكَ رَسْمُ اللَّهِ

صلى الله عليه وآله وسلم

کسی که نماز را (بدون عذر) از وقت آن تأخیر اندازد، به شفاعت من نخل نمی‌شود. - البهار ۲۰/۸۳

